

امکان چاره‌جویی و تمهیداندیشی برای رفع موانع بومی‌سازی علوم انسانی

ابراهیم سلیمی کوچی *

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۴/۱۷

تاریخ تأیید مقاله: ۹۱/۶/۱۵

چکیده:

همچنان‌که موضوعات، نتایج و رهیافت‌های علوم انسانی نمی‌توانند از علمیت محض و اطلاق موضوع و غایت برخوردار باشند، کلیت بایسته‌های اپیستمولوژیک و روش تحقیق رایج در علوم انسانی نیز قابل‌اخذ و کاربست در جوامع دیگر نیست. از این رو نوشتار حاضر که درصدد طرح و تدقیق پاره‌ای از موانع و معضلات مبنایی پیش روی آرمان بومی‌سازی علوم انسانی در ایران است، ملاحظاتی که توجه به آنها برای دستیابی به روش تحقیق کارآمد در حوزه تولید علم و بومی‌سازی علوم انسانی و همچنین کاربست موفق این بایسته‌ها و روش‌ها به منابع موجود سودمند هستند را مورد بررسی قرار داده است.

فرض نابسنده بودن روش‌های تک‌ساختی نظریه‌پردازی و تحلیل و تأویل در علوم انسانی و اجتماعی موجود زمانی قابل طرح است که در پرتو بازتعریف و تبیین‌های دوباره از آدمی و نسبت او با هستی بتوانیم نگرش‌های جایگزین را منطقی و معرفتاً و براساس انگاره‌های علمی مقبول تبیین و ترویج کنیم. در واقع اگر بر این عقیده‌ایم که تقلیل و تحدید روش‌های شناختی و تحلیل مسائل مربوط به آدمیان به «مشاهده مستقیم مادی و حسی» غیرقابل قبول است و از اساس با دو مؤلفه مؤثر و مهم «عقل» و «دین» ناسازگار است، بر ماست که گفتمان نوظهور و آرمانی خود را با عنایت به ساحت‌های بینارشته‌ای از یک‌سو با نقد گزاره‌های قابل رد و نتایج غیرمطلوب چنین انگاره‌هایی و از سوی دیگر با اثبات حقانیت و قابلیت‌های سودمند نظریه‌هایی که بر تجمیع ساحت‌های گونه‌گون بررسی مسائل انسانی تأکید دارد، به میدان نقد و نظر بیاوریم.

واژگان کلیدی: ایران، بومی‌سازی علوم انسانی، روش‌شناسی، اپیستمولوژی،

ساحت‌های بینارشته‌ای.

دخالت اراده‌ها و آگاهی‌های عالمان علوم انسانی در فهم و تحلیل موضوعات و غایات این علوم، رهیافت‌ها و رهاوردهای این علوم را مستقیم و غیرمستقیم وابسته به جهان‌نگری‌ها و ارزش‌گذاری‌های این عالمان و فضای زیست‌فرهنگی و اجتماعی آن‌ها می‌کند و از آنجا که از نظر سنخ‌شناسی، گزاره‌های مطرح در مبانی تولید و کاربست رهیافت‌های علوم انسانی به لحاظ مرتبط بودن علوم انسانی با آگاهی و اراده آدمیان، گزاره‌های توصیفی و هنجاری و تجویزی هستند، به هیچ روی نمی‌توان سودمندی و مطلوبیت تمام روش‌های تحقیق و تولید و رهیافت‌ها و نتایج علوم انسانی یک جامعه را به تمام جوامع تسری داد.

پاره‌ای از روش‌های تحقیق و رهیافت‌های علوم انسانی موجود، انسان را با تمام ابعاد وجودی و حتی فیزیولوژیکی‌اش به میدان تحقیق و مطالعه نیاورده‌اند. یکجانبه‌نگری‌ها و جزئی‌نگری‌های فراوان روش‌های تولید و کاربست علوم انسانی موجود، عملاً بسیاری از ابعاد روحی و شخصیتی و معنوی نوع بشر را نادیده گرفته‌اند. همچنان‌که تاریخ بشر بارها شاهد بوده است، چنین بینش‌ها و منش‌های تفکیک‌آمیز و تشتت‌افزایی که مدعی اصلاح امری از امور آدمیان بوده‌اند، همزمان با آباد کردن ساحتی از ابعاد مسائل مبتلابه او بسیاری از ابعاد وجودی او را به ورطه نابسامانی و اختلال کشانده‌اند. چنانکه می‌دانیم بسیاری از مکاتب مشهور سیاسی و اقتصادی جهان مدرن مانند مارکسیسم و لیبرالیسم از این دست‌اند. بخش اعظم علوم انسانی موجود که عمدتاً از خاک غرب سر برآورده و در جغرافیای فرهنگی و تاریخی آن بالیده است، غایتی به جز تأمین حداکثری رفاه و لذات مادی نداشته است. از این رو نگرش مادی‌گرایانه که مبنای بسیاری از روش‌ها و رهیافت‌های علوم انسانی غرب است، گاه آدمیان را از اساس حائز وجه معنوی نمی‌داند و بیش از هر چیز سامان‌بخشی به امور مادی و بهره‌وری دنیوی را وجه همت خویش قرار می‌دهد. از این رو این علوم عینیت‌گرایانه و مادی‌گرایانه گاه به کلی در مقابل نگرش‌های تقواگرایانه و اخلاق‌مدار قرار می‌گیرند و با حذف گاه نادانسته و ناخواسته صبغه ریشه‌دار اخلاق و معنویت از صحنه زندگی فردی و اجتماعی، تنها و تنها «عقل جمعی خودبنیاد» (لاندمن، ۲۰۰۶: ۳۸) را به عنوان تکیه‌گاهی برای تبیین نسبت انسان و هستی برمی‌گزینند.

یکی از فرصت‌های نغز و شایگانی که در آرمان تولید علوم انسانی بومی رخ می‌نماید، در نظر آوردن انسان نوعی در تمام ساحت‌های درهم تنیده و پیچیده مادی، طبیعی، اخلاقی، روانی، عقلی، معنوی و اجتماعی اوست. به عبارتی گفتمان بومی‌سازی و یا اسلامی‌سازی علوم

انسانی موجود واکنشی است صریح به رویکردها و بینش‌های مسلط غربی به موضوعات و غایات علوم انسانی. اما چنین به نظر می‌رسد که فرایند بومی‌سازی علوم انسانی به هر روی با موانع و معضلات قابل اعتنایی روبروست. پاره‌ای از این معضلات در ساحت انگاره‌های نظری روش‌شناختی و اپیستمولوژیک این موضوع قرار دارند و چاره‌جویی برای رفع آن‌ها منطقاً از اولویت بیشتری برخوردار است. از این رو نوشتار حاضر درصدد بررسی نواقص ساختار مدیریتی و معضلات سخت‌افزاری آرمان تحول در علوم انسانی موجود مانند موانع سازمانی و اداری پیش روی این حوزه نیست، بلکه عموماً معطوف به مذاقه در باب امکان چاره‌جویی در برابر موانع و چالش‌های معرفت‌شناختی و روش‌شناختی این موضوع است.

۱. ضرورت بسط ساحت‌های بین‌رشته‌ای و سوءتفاهم‌زدایی از تصورات رایج

نیکولاس ماکسول^۱، فیلسوف معاصر انگلیسی به جد معتقد است مسیری که «علم» امروز طی می‌کند به هیچ روی نسبتی با «حکمت» که غایت علم‌جویی است، ندارد (ماکسول، ۲۰۰۷). پرواضح است که علم و دستاوردهای تکنولوژیک آن امکانات و برخورداریهایی روزافزونی را فراهم می‌کنند؛ اما این دستاوردها به‌خودی‌خود حدود و حصرها را مشخص نمی‌کنند. حد و حصرها الزاماً در جای دیگر تعیین می‌شوند و آن جای دیگر علوم انسانی است. در واقع این علوم انسانی است که به بشر سوار بر مرکب تیزپای تکنولوژی؛ چرایی و چگونگی استفاده از برخورداریهایی و توانایی‌های علمی را یادآوری می‌کند. چنانکه می‌دانیم این کارکرد بنیادی علوم انسانی در مراکز علمی ما عملاً مورد غفلت واقع می‌شود، در حالی که بسیاری از متخصصان و تکنولوژیست‌های جوامع پیشرفته برای وقع نهادن به کارکردهای این چنینی علوم انسانی در حوزه‌های محدود و تک‌نگرانه رشد نمی‌کنند، بلکه در ساحت‌های وسیعی از دانش و بینش‌های متناسب با حوزه تخصصی فعالیت‌های خویش قدم برمی‌دارند و می‌بالند.

با تلخکامی باید پذیرفت که امروز در جامعه علمی و پژوهشی‌مان؛ بیش از پیش شاهد تقلیل علم به ابزار جستجوی ثروت و قدرت هستیم که این خود برخاسته از حاکمیت نوعی جهان‌نگری مادی و ابزاری است. حال آن‌که سنت دیرینه و پرهیمنه «حکمت‌جویی» که نزد عالمان پرآوازه قرون طلایی تمدن ایرانی - اسلامی رواج داشته است، خود مصداقی از توجه وافر به بررسی‌های جامع‌نگرانه، غایت‌نگرانه و همراه با ملاحظات معرفتی و اخلاقی بوده است.



1. Nicholas Maxwell

در بسیاری از جوامع پیشرفته که به هر روی در توسعه و تولید علوم انسانی متناسب با مقتضیات و نیازهای خود موفق بوده‌اند، تصمیم‌سازی‌هایی که در باب یک موضوع مثلاً یک موضوع عمرانی و مهندسی صورت می‌گیرد در کمیته‌هایی صورت می‌پذیرد که در آن‌ها متخصصان رشته‌های مختلف اعم از الهیات، اخلاق، هنر، پزشکی و علوم پایه با شأن و ضریب تأثیر یکسان حضور دارند.

آلبرت انشتین^۱ در ۵ اکتبر ۱۹۵۰ نامه‌ای به نیویورک تایمز^۲ می‌نویسد و با روشن‌بینی حیرت‌آوری توصیه می‌کند که اصحاب علوم پایه و مهندسی نیز از لحاظ اطلاع از جوانب انسانی پدیده‌های علمی و تکنولوژیک و توجه به ابعاد فلسفی و اخلاقی علم، محتاج به رشد موزون و متعادلند. او بر این نکته صحه می‌گذارد که هر شخصیت انسانی باید درک صحیحی از ارزش‌ها و بینش‌های جامعه انسانی داشته باشد.

پس از جنگ جهانی دوم بررسی‌ها و مطالعات فراوانی در باب نسبت میان تکنولوژی و ملاحظات فلسفی، روانشناختی و انسان‌شناختی صورت گرفت. نتیجه چنین دوراندیشی‌هایی راه‌اندازی مراکزی مانند «دپارتمان علوم انسانی و اجتماعی» در دانشگاه فنی و مهندسی ام‌آی‌تی^۳ بود. از آن پس؛ رفته‌رفته فعالیت‌های میان‌رشته‌ای فراوانی سازماندهی شد که همه بر مبنای ضرورت تعامل میان علوم انسانی، هنر و تکنولوژی شکل گرفته بودند. «انجمن تعامل تکنولوژی و علوم انسانی» که کنفرانس‌های سالانه برگزار و مجلات معتبری منتشر می‌کند، از این دست است. با این همه در سال ۲۰۰۳ نامه‌ای به‌وسیله شماری از استادان دانشگاه ام‌آی‌تی در نیویورک تایمز منتشر شد که در آن هشدار داده شده بود که بسیاری از فارغ‌التحصیلان مهندسی افرادی تک‌نگر و محدوداندیش هستند و بنابراین نمی‌توانند چندان در اجتماع مفید واقع شوند. از آن پس؛ گنجاندن دروس علوم انسانی در سرفصل‌های آموزشی و توجه دوچندان به ملاحظات بینارشته‌ای در بسیاری از دانشگاه‌های فنی و مهندسی ایالات متحده به روندی عمیق و مداوم تبدیل شد.

همچنین تا به امروز پاره‌ای از نتایج چنین رویکردهایی به صورت عینی در سازوکارها و تصمیم‌سازی‌های متولیان امور اجرایی نظام آموزشی این کشور لحاظ شده است. برای مثال از چند سال پیش کمیته‌ای با عنوان «کمیته اعتبارگذاری مدارک تحصیلی مهندسی و تکنولوژی» تشکیل شده است که بخشی از معیارهای ارزیابی مدارک تحصیلی دانشجویان مهندسی

1. Albert Einstein
2. the new york times
3. MIT - Massachusetts Institute of Technology

را بر مبنای ضرورت گذراندن تعدادی از واحدهای دروس علوم انسانی قرار داده است. بنیان‌گذاران این کمیته بر این عقیده‌اند که برخورداری از فهم و درک عمیق و تحلیل‌نگرانه از ملاحظات انسانی، اخلاقی و اجتماعی یک پدیده علمی و یا فنی و مهندسی از ضروریات یک مهندس کارآمد و موفق است. دانشگاه ام.آی.تی علاوه بر تأسیس مراکز علوم انسانی و اجتماعی و هنر در دانشکده‌های فنی و مهندسی برنامه‌های مدونی با عنوان‌هایی مانند «علم، تکنولوژی و جامعه» ساماندهی کرده است که متخصصان علوم مهندسی و پایه و عالمان علوم انسانی و اجتماعی را برای مذاقه در باب نسبت‌های میان تکنولوژی و مقتضیات انسانی گرد هم می‌آورد. در بسیاری از دانشگاه‌های دیگر غرب نیز واحدهای درسی مبسوطی درباره ملاحظات، مقتضیات و ابعاد فرهنگی و انسانی تکنولوژی ارائه می‌شود. برای مثال در دانشگاه‌هایی مانند واشنگتن، استنفورد و جورج تاون؛ دروسی با عناوین «اخلاق، علم و تکنولوژی» و «ارتباطات، فرهنگ و تکنولوژی» ارائه می‌شود (ابولوبان و گیل‌رول، ۲۰۰۸: ۲۹۶).

به هر روی آنچه‌آنچه دیدیم، علوم انسانی در ساحت‌های مختلف نظام علمی غرب شأن درخوری دارد و این البته تنها به دلیل ملاحظات انسان‌گرایانه، اخلاقی و یا دینی نیست، بلکه به خاطر منافع و ره‌آورد‌های دنیوی این علوم در رفع مشکلات و بسط فضیلت‌های مقبول و مطلوب این جوامع است. حال آنکه در نظام دانشگاهی ما احتساب علوم انسانی به عنوان علمی تزئینی و حاشیه‌ای باعث شده که بین دانشکده‌های علوم پایه و مهندسی و دانشکده‌های علوم انسانی و اجتماعی و هنر تقریباً هیچ ارتباطی وجود نداشته باشد و جامع‌نگری که از قضا خصلت رایج حکما و قدمای علم در سرزمین ماست، هیچ اولویتی نداشته باشد. این البته خود تا اندازه‌ای ناشی از دل‌سپردگی مراکز علمی ما به نگرش‌های پوزیتیویستی است که در هر حال ره‌آورد پذیرش بی‌محک و غیرنقادانه مبانی معرفتی علم سکولار غربی است. در حالی که با اندکی دقت می‌توان دریافت که اعتبار بسیاری از مبناهای روش‌شناختی و معرفت‌شناختی علوم تجربی وابسته به کارکردها و ره‌آورد‌های علوم انسانی است. از همین رو با تمهیداتی مانند آنچه در ذیل می‌آید می‌توان گام‌های مؤثری در این زمینه برداشت:

الف) پاره‌ای از دروس جذاب و سودمند علوم انسانی به برنامه درسی دانشکده‌های علوم پایه و مهندسی وارد شود.

ب) ساحت‌های میان‌رشته‌ای بین این علوم با واقع‌نگری و اولویت‌سنجی تقویت شود. از این منظر تجربه موفق رشته‌ای مانند «فلسفه علم» و راه‌اندازی «کرسی‌های نظریه‌پردازی و آزاداندیشی» به‌رغم معضلاتی که در اجرا دارند، می‌توانند نمونه‌های خوبی به حساب بیایند.

ج) سازوکارهایی برای تسهیل و تسریع ادامه تحصیل فارغ‌التحصیلان مستعد رشته‌های علوم پایه و مهندسی در مقاطع تحصیلات تکمیلی علوم انسانی فراهم شود.

۲. ضرورت رهیافت جویی، بازاندیشی و نوزایی در میراث علوم عقلی و فلسفی بومی

جامعه ایران همواره از جرگه جوامع دارای بنیه تمدنی و فلسفی به‌شمار رفته است. ارزش میراث فکری پیشینیان در تولید نظریه‌ها و رهیافت‌های روزآمد و شاذ علوم انسانی و اجتماعی بر کسی پوشیده نیست. پر واضح است که برای تولید علوم انسانی بومی ناگزیر باید به واکاوی، تحلیل، بازآفرینی و تدوین سامان‌مند منابع اصیل و متقن بومی پرداخت. رجوع به قاطبه این منابع مانند متونی که روش‌ها و رهیافت‌های اجتهاد دینی را مطرح کرده‌اند، بی‌گمان از گام‌های استوار در فرایند تولید علوم انسانی بومی به‌شمار می‌روند.

با این وجود، میراث مکتوب فیلسوفان و اندیشمندان مسلمان به‌رغم دقت نظرهای روش‌شناختی، تفسیری و تحلیلی چشمگیر به صورت خام از جنبه عینی و کارکردگرایانه چندانی برای جهان امروز برخوردار نیست. رویکردهای انتزاعی و گاه سراسر تجربیدی بسیاری از تأملات و مذاقه‌های این اندیشمندان عموماً از تعامل با زندگی عینی و روزمره افراد جامعه امروز سر باز می‌زند. در واقع بخش عمده‌ای از معرفت فلسفی این اندیشه‌گران به عالم عین و جهان طبیعی و پیرامون کنونی توجه چندانی ندارد. از این رو نوسازی، تدوین دوباره و پالایش این منابع و روش‌های تحقیق در آن‌ها از ضروریات اولویت‌دار است.

البته اگر پیدایش و تکوین علوم متعدد در جهان اسلام را به‌صورت پدیدارشناختی و مستقل مورد بررسی قرار دهیم، در خواهیم یافت که دلیل عمده پیدایش، تکوین و تداوم مبانی و رهیافت‌های این علوم پاسخ به نیازهای موجود در جامعه و گره‌گشایی از معضلات پیش روی اجتماع آن روز بوده است. در واقع؛ ترویج مبانی و اشاعه دستاوردهای این علوم در گستره تمدن اسلامی در نتیجه نگرشی بوده که تماماً در صدد پاسخگویی به نیازهای عینی محیط بومی جامعه اسلامی بوده است. از این منظر علومی که از جوامع دیگر وارد جهان اسلام می‌شد، متناسب با مقتضیات و مختصات جامعه اسلامی جرح و تعدیل و متحول می‌شده‌اند. از همین رو، در شرایط کنونی نیز تشخیص اولویت‌ها و درجه‌بندی ضرورت‌های توسعه تولید و بومی‌سازی علوم انسانی در جامعه ما در مرحله نخست باید فقط و فقط در راستای پاسخگویی به نیازهای واقعی جامعه خودمان باشد. نباید از نظر دور داشت که بازتولید و یا مساعدت به تکوین مسیری که غرب در تولید علوم انسانی طی کرده است برای

جامعه ما هیچ مطلوبیتی ندارد. در حالی که با نگاهی درون‌سرزمینی و نگرشی عینی‌گرایانه برای تولید و تدوین رهیافت‌هایی که به کار گره‌گشایی از معضلات و بسط توفیق آرمان‌ها و ارزش‌های جامعه خودمان باشد، رفته رفته سودای ارائه جهانی آنچه در چنته داریم نیز دور از ذهن نخواهد بود. در واقع زمانی اعتبار بین‌المللی تولیدات علوم انسانی بومی می‌تواند وجهه همت ما قرار گیرد که به مدد «مدیریت دانش» قوی و کارآمد رهیافت‌ها و نتایج علوم انسانی بومی را خود آزموده باشیم و اتقان و اعتبار آن‌ها را با سنجش‌های علمی و خردمدار به محک تجربه آورده باشیم.

۳. ضرورت تدوین روش تحقیق کارآمد در بومی‌سازی علوم انسانی

بومی‌سازی علوم انسانی موجود بدون تدوین و بسط نوعی پارادایم روش‌شناختی بدیع و یکپارچه میسر نخواهد شد. چنین می‌توان گفت که فرایند تولید علم و بومی‌سازی علوم انسانی در یک جامعه خاص محتاج نوعی «روش تحقیق» سامان‌یافته و تماماً متناسب با غایت‌های در نظر گرفته شده برای چنین اقدامی است.

نباید از نظر دور داشت که «روش تحقیق پیشرفته» در حوزه تولید علوم انسانی به هیچ روی به‌معنای نگرش جستارگرانه به منابع خاص و گردآوردن خرمی از خوشه‌های مختلف نظریه‌های رایج در یک حوزه نیست. زمانی می‌توان مدعی شد که یک اندیشه‌گر تولید علوم انسانی به کارافزار «روش تحقیق پیشرفته» مجهز است که «او از چنان اقتدار علمی و تسلط بر مبانی و مفاهیم معرفتی و نظریه‌های یک حوزه خاص علمی برخوردار شده است که با بهره‌گیری از لایه‌ای از این فلسفه‌ها و تفسیرهای بنیادین و مقایسه‌ها با بایدها، با پرسش‌ها یا فرضیه‌ها و چالش‌هایی مواجه می‌شود که با بازگشت روشمند به منابع دست اول و در سایه زیست عینی با واقعیات مرتبط با آن حوزه و موضوع، درصدد رسیدن به مجموعه‌ای از حقایق و معارف برمی‌آید.» (میرزایی، ۱۳۹۱: ۱۰۱).

از این منظر؛ روش تحقیق برای تولید علوم انسانی به‌معنای متابعت از قواعد روشمند و ضابطه‌دار برای هدایت اندیشه‌ورزی‌ها و مذاقه‌ها در راستای استخراج و تدوین خلاقانه رهیافت‌های جدید است. بنابراین روش تحقیقی که به کار بومی‌سازی علوم انسانی می‌آید، مجموعه قواعد خلاقانه‌ای است که در نظر دارد از یک‌سری «معارف و دانسته‌های خاص» مجموعه‌ای از «اندیشه‌ها و نظریه‌های خاص» تولید کند (اسکینز، ۱۹۹۰: ۷۵).

همچون موضوعات، نتایج و رهیافت‌های علوم انسانی که به هیچ عنوان از علمیت

محض و اطلاق موضوع و غایت برخوردار نیستند، کلیت روش تحقیق رایج در علوم انسانی نیز قابل اخذ و کاربرد در جوامع دیگر نیست. برای مثال، نمی‌توان در یک جامعه معتقد به اخلاق و معنویت دینی، دانش‌هایی مانند روانشناسی و حقوق را بر مبنای روش‌های تحقیق برآمده از علوم انسانی جامعه‌ای که موضوع اخلاق و معنویت را اصولاً امری «بیرون علمی» و یا «فرا علمی» می‌داند، سامان داد. ضمن اینکه یکی از عینی‌ترین عارضه‌هایی که از تباین و مغایرت ارزش‌های رایج کلامی و اعتقادی در یک جامعه و ارزش‌های منطقی علمی و روش تولید علم در آن جامعه برمی‌خیزد، گسست در وفای و همبستگی نخبگان و به تبع، گسست در همبستگی ملی آن جامعه و در نهایت تبدیل شدن جامعه به عرصه تناقضات و تباینات تهدیدآمیز و وحدت‌برانداز است.

حال با عنایت به مقدمات پیش گفته، پاره‌ای از ملاحظاتی که توجه به آنها برای دستیابی به روش تحقیق کارآمد در حوزه تولید علم و بومی‌سازی علوم انسانی و همچنین کاربرد موفق این بایسته‌ها و روش‌ها به منابع موجود سودمند هستند را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد: ۱-۳. شایسته است که مطالعه انتقادی بایسته‌های فلسفی و نظام‌های اپیستمولوژیکی که علوم انسانی مدرن براساس ملاحظات و پیش‌فرض‌های آن‌ها ساخته شده است، مورد اهتمام مداوم قرار گیرد. نباید از نظر دور داشت که بسیاری از اندیشمندان مطرح و صاحب‌اعتبار علوم انسانی و اجتماعی غرب خود بر این باورند که استراتژی‌ها و روش‌های تولید علوم انسانی و همچنین رهیافت‌های نظری و عملی برآمده از نتایج این علوم واپسین حرف نبوده و به هیچ روی از اتقان جاودانه و اطلاق جهان‌شمول برخوردار نیستند. (مارگولیس، ۱۹۸۶: ۵۹) آنچنان که می‌دانیم بسیاری از مؤلفه‌های مدرنیسم مانند «عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی مطلق»، «سکولاریسم»، «بهره‌وری مادی افزون‌تر به هر قیمتی» و «تزیید بی‌قید و شرط تکنولوژی» (لوی، ۲۰۰۷: ۲۰۲) به دلیل تأکید افراطی بر عقل‌گرایی و نادیده گرفتن عواطف و روابط بین‌انسانی به‌طور جدی در پسامدرنیسم به چالش کشیده شدند (شراگ، ۱۹۹۲: ۵۰) و در روزگار پسامدرن نوعی «نئورمانتیسیسم هنرجویانه و اخلاق‌گرا» رواج یافت. (لویسبرگ، ۲۰۰۵: ۱۳۷) در واقع، پسامدرنیسم بار دیگر بر این واقعیت صحنه نهاد که انسان مدرن و تکنولوژیک الزاماً انسان سعادتمندتر نیست و عقل‌ابزاری و اندیشه بهره‌وریِ حداکثری از مواهب مادی و طبیعی الزاماً نمی‌تواند اندیشه برتر باشد. اما به هر حال به عقیده بسیاری از اندیشمندان معاصر غرب این روش‌ها و نتایج، محصول نهایی تکوین و توسعه مداوم علمی است که براساس نظام معرفتی و بایسته‌ها و انگاره‌های نظری تمدن غرب شکل گرفته است

و فعلاً جایگزین و یا باطل‌السحری ندارند.

۲-۳. پس از تجمیع دستاوردهای مطالعات انتقادی، دومین گام مهم، بهینه‌سازی روش‌ها و منطق کلی تولید اندیشه و معرفت‌سازی بومی در علوم انسانی است. شایسته است که خلل‌ها و نارسایی‌هایی که در روش‌های تحقیق و ملاحظات ایستمولوژیک تولید اندیشه بومی وجود دارد، شناسایی شده و برای رفع آن‌ها با رجوع به روش‌ها و منابع اصیل بومی تمهیداتی واقعی اندیشیده شود. همانگونه که تحویل روش‌های اجتهادی و تحلیلی منابع اولیه و اصیل بومی به مواد قابل مطالعه و مؤلفه‌های روش‌شناختی به‌نوبه خود محتاج کوشش‌های جدی و نظام‌مند است.

۳-۳. ضرورت کاوش‌های مبسوط و پردامنه در جوامع هدف که برپایه مبانی فلسفی و اندیشگی علوم انسانی تمدن‌های دیگر ساخته شده‌اند، نیز از اولویت نظری و عملیاتی برخوردار است. توضیح اینکه آسیب‌پذیری‌ها، حفره‌ها و خلل‌هایی که به هر حال از نگرش‌های پایه، نظام‌های ارزشی، الگوهای مدیریتی و عملیاتی و نظریه‌های ابزاری و مکانیسمی برآمده از دستاوردهای علوم انسانی این جوامع برآمده‌اند، موارد مطالعه معتبری برای سنجش ناکارآمدی رهیافت‌های علوم انسانی غیربومی و تأکید بر اعتبار و قابلیت‌های سنجیده دستاوردهای علوم انسانی بومی است.

۴-۳. یکی از دیگر گام‌های راسخ در تولید علوم انسانی بومی بسط اندیشه انتقادی و فضای آرام و باز نقد و تحقیق بی‌قید و شرط علمی است. نباید از یاد برد که حقانیت و اتقان و اعتبار دستاوردهای علوم انسانی بومی زمانی مورد تصدیق و تأیید قرار خواهد گرفت که در چارچوب «اندیشه انتقادی» و استقلال علمی و اندیشگی پژوهشگران محک زده شود. از سوی دیگر، آرمان بومی‌سازی علوم انسانی قبل از هر چیز نیازمند ایجاد آگاهی عمیق و واقعی نسبت به ضرورت و اولویت تحول در علوم انسانی موجود و ایجاد ساحت‌های نو در تولید و بازتولید علوم انسانی بومی است. از این‌رو مرادها و مدلولات این آرمان نیازمند تدقیق و تبیینی جامع و همه‌جانبه‌نگر است. «تحول» همواره با بازتولید و بازتعریف مبانی و بازنگری در پیش‌فرض‌ها آغاز می‌شود و قبل از هر چیز نیازمند ساحت‌های مساعد ساختاری و سیستمی کل‌نگرانه و همه‌جانبه است. شاید از این‌روست که مثلاً هنوز در محیط‌های علمی عزم جدی جمعی برای گریز از تولید پژوهش‌هایی که گاه واضح و آشکار و گاه پوشیده و مخفی ترجمه تولیدات محیط‌های آکادمیک غرب هستند، صورت نپذیرفته است (سلیمی کوچی، ۱۳۹۱: ۱۰۲).

۵-۳. تمام علوم و از جمله علوم انسانی نه در خلأ پدید آمده‌اند و نه در خلأ بالیده‌اند و

فربه‌گی یافته‌اند، بلکه هر علمی درون پارادایم خاص خود به سر می‌برد (ورنیو، ۲۰۰۳: ۱۸۳). از سوی دیگر، کلیت این علوم همواره متأثر از گفتمان غالب نهادهای قدرتمدار آن جوامع بوده است (فوکو، ۱۳۷۸). فرض مختل بودن و آسیب‌دیده بودن منابع و مبانی معرفت‌شناختی علوم انسانی موجود باید ریشه‌دارترین و پایدارترین انگیزه شناخت، استخراج، پالایش و سامان‌دهی منابع معرفتی اسلاف تمدن بومی باشد. از این رو شایسته است که بخش قابل توجهی از تکاپوهای عالمان علوم انسانی برای تولید علوم انسانی بومی معطوف به سامان دادن تکاپوهای منبع‌شناختی و روش‌های رجوع به منابع دینی، اخلاقی و عقلی اسلاف تمدن بومی باشد. البته و صد البته که هیچ ضرورتی وجود ندارد که همگان در بهره‌وری از این منابع، رویکرد درون‌دینی و متدینانه برگزینند، بلکه این پیش‌فرض که مجموعه این منابع به هر حال به عنوان ساحتی فربه و معقول در مجموعه معارف بشری وجود دارند، کفایت می‌کند.

به هر روی، شایسته است که تلاش‌های عالمان جستجوگر علوم انسانی بومی بر این مبنا قرار گیرد که قسمتی از نواقص و خلل‌های نهان و آشکار رهیافت‌ها و روش‌های علوم انسانی موجود، معلول ناقص بودن و ناکارآمد بودن «مجموعه منابع معرفتی موجود» است. از این رو، کمبودها و نواقص منابع معرفتی علوم انسانی موجود به کلی اعتبار کنکاش‌ها و نتایج این علوم را زیر سؤال می‌برد. یافتن نمونه‌های مصداقی برای این فرض دشوار نیست. از میان هزاران نمونه می‌توان به تک‌جانبه‌نگری‌ها و تقلیل‌گرایی‌های بسیاری از مباحث روانکاوای فرویدی و اخلاف او اشاره کرد (گرون‌بوم، ۱۹۹۳: ۱۷).

۳-۶. شایسته است که بخش دیگری از توجه عالمان آرمانخواه تولید علوم انسانی بومی از یک سو مصروف اثبات نتایج نامطلوب و نابسامانی‌های ناشی از بی‌توجهی علوم انسانی موجود به معیارهای اخلاقی، ارزشی و معنوی تولید و کاربست رهیافت‌های علوم انسانی بشود و از سوی دیگر، نتایج نیکو و سودمند تأثیر این معیارها در بهبود وضعیت انسانی و سعادت آدمیان مورد اثبات، تأیید و تأکید قرار گیرد. بر کسی پوشیده نیست که اثبات ضرورت و مطلوبیت این معیارها خود یک آرمان‌ستیز و ادامه‌دار است که از رهگذر تلاش‌های نظام‌مند مصداق‌جویی و برهان‌سازی قابل دستیابی است. همانگونه که شایسته است که تلاش برای اثبات «فراعلم نبودن اخلاق و معنویت» و فردی نبودن «ارزش‌ها و بینش‌ها» و نتایج ناصواب «تهی شدن زیست جمعی آدمیان از اخلاق و معنویت» نیز مورد اهتمام قرار بگیرد. در واقع بسط گفتمان «نقد مبانی و مظاهر مدرنیته» به‌رغم رونق پر زرق و برقی که مدرنیته به مصرف‌گرایی و رفاه و التذاذ مادی داده است، باید وجهه همت

عالمان قرار گیرد. شایسته است که برای تأیید این معنا کوشید که مبنای حقیقتاً غیراخلاقی و غیرمعنوی بسیاری از نظام‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی که عملاً «آدمی» و «کرامت انسانی» را نادیده می‌گیرند، به کلیت روبناهای اجتماعی و کنش‌های عینی روابط آدمیان نیز سرایت می‌کند و رفته‌رفته فاجعه می‌آفریند.

۳-۷. اگر فرض نابسندۀ بودن روش‌های تک‌ساختی نظریه‌پردازی، تحلیل و تأویل در علوم انسانی و اجتماعی موجود مانند پوزیتیویسم آگوست کنت و روش حسی و تجربی دورکیم را قابل طرح می‌دانیم و معتقدیم چنین نگرش‌هایی به هیچ روی با تعدد ساحت‌های زندگی فردی و اجتماعی آدمیان و درهم‌تنیدگی و پیچیدگی ابعاد روحی و شخصیتی آنها و نیز تکثر و تنوع روش‌های دریافت و تولید معرفت سازگاری ندارد، باید بتوانیم نگرش‌های جایگزین را منطقاً و معرفتاً و براساس انگاره‌های علمی مقبول و شناخته شده تبیین و ترویج کنیم. در واقع اگر بر این عقیده‌ایم که تقلیل و تحدید روش‌های شناختی و تحلیل مسائل مربوط به آدمیان به «مشاهده مستقیم مادی و حسی» غیرقابل قبول است و از اساس با دو مؤلفه مؤثر و مهم «عقل» و «دین» ناسازگار است، بر ماست که گفتمان نوظهور و آرمانی خود را از یک سو با نقد گزاره‌های قابل رد و نتایج غیرمطلوب چنین انگاره‌هایی و از سوی دیگر با اثبات حقایق و قابلیت‌های سودمند نظریه‌ای که بر تجمیع ساحت‌های گوناگون بررسی مسائل انسانی تأکید دارد، به میدان نقد و نظر بیاوریم.

۳-۸. اگر ما معتقدیم که علوم انسانی موجود در توصیف انسان و به تبع این توصیف و تبیین در تجویز کنش‌ها و واکنش‌ها و هنجارسازی در باب رفتارهای او دقت لازم را به عمل نیاورده و چون در مرحله توصیف آدمی و تبیین نسبت او با هستی به بیراهه رفته و بنابراین هنجارهایی که برای زندگی فردی و اجتماعی او تدوین کرده اعتبار ندارند، باید در بازتعریف و تبیین دوباره آنچه «آدمی» قلمداد می‌شود، سعی بلیغ روا بداریم.

۳-۹. نباید از نظر پنهان داشت که نقد تازنده ما بر تشکیک‌پذیری و نسبی‌گرایی و تزلزل «روش‌های تحصیل‌گرا و اثباتی محض» علوم انسانی غرب در کسب و تولید معرفت و کژتابی‌هایی که این علوم در حصول نتایج و رهیافت‌های عینی داشته‌اند، نباید ما را از نقد منصفانه و سنجیده‌نشت و رخنه‌بسیاری از این عیوب در چارچوب‌های نظری و معرفتی علوم انسانی و اجتماعی موجود در جامعه خودمان غافل کند. بدیهی است که تولید روش‌های تحقیق خلاقانه و غایت‌اندیشی‌های مدبرانه برای دستیابی به روش‌های بدیع و سودمند برای تولید علوم انسانی بومی، بدون واکاوی، بازشناخت و اصلاح این اعوجاج‌ها و

نیز بدون تکاپوهای مجدانه، مجتهدانه و نظام‌مند میسر نخواهد بود.

۱۰-۳. سرانجام اینکه «بومی‌شدن» و یا «بومی‌سازی» به هیچ روی به معنای «غیرعلمی شدن» نیست. چنانکه پیش‌تر از این گفته شد، مدت‌هاست تفکر رایجِ برابری علم با سنجه‌های حسی و تجربی مورد تشکیک‌ها و نقدهای جدی قرار گرفته است و بنابراین نمی‌توان «اعتبار علمی» را به کلی موقوف بر اعتبار کنکاش‌های محدود و حس‌گرا دانست. ضمن اینکه پیدایش علوم انسانی بومی نه می‌تواند و نه مطلوب است که به معنای نفی تمام و کمالِ روش‌ها و نتایج علوم انسانی موجود باشد. بلکه یکی از نخستین و بنیادی‌ترین پیش‌فرض‌های بومی‌سازی مبتنی بر این انگاره است که علوم انسانی موجود قابل نقد و بازپژوهی و رهیافت‌ها و روش‌های آن قابل بازنگری و پالایش است. در واقع تنها از این منظر است که می‌توان به تنقیح نگرش‌هایی تازه و اصیل در باب انسان‌شناسی و هستی‌شناسی دست یافت و حتی به تزیید روش‌ها و دستاوردهای علوم انسانی جهانی مدد رساند.

نتیجه‌گیری

اگر غرب با تکیه بر ره‌آوردهای ساحت‌های بین‌رشته‌ای علوم انسانی خود و عمدتاً با عطف توجه به سودمندی‌های دنیوی و عینی علوم انسانی توانسته گرهی از کار خویش بگشاید، ما نیز باید بپذیریم که اصحاب و اعوان متخصص در علوم انسانی و اجتماعی می‌توانند در تشخیص و درمان‌گری مسائل مبتلابه جامعه ما مؤثر و مفید واقع شوند. بر ماست که صادقانه و عالمانه تصور ناصواب در نظر آوردن علوم انسانی به عنوان علوم حاشیه‌ای، تزئینی و دسته‌چندم را در منظومه نظری و عملی تولید علم در جامعه‌مان تصحیح کنیم. بر کسی پوشیده نیست که اگر علوم انسانی ما فرایند بومی شدن را با توفیقی نسبی طی کند و رفته‌رفته شأن درخوری بیابد، بی‌شک می‌تواند به توسعه‌ای پایدارتر مدد رساند. آنچنانکه دیدیم، تنقیح و پیراستگی علوم انسانی موجود با رجوع به منابع اصیل و میراث فکری و فرهنگی اسلاف تمدن بومی قبل از هر چیز محتاج بازاندیشی و بازتولید روش‌های تحقیق کارآمد و متناسب با انگاره‌ها، بایسته‌ها و آرمان‌های تحول در علوم انسانی موجود و تولید علوم انسانی بومی است. همچنانکه ما امروز وارداتی بودن موضوعات، غایت‌جویی‌ها و رهیافت‌های علوم انسانی موجود را عارضه‌ای سهمگین و البته درمان‌پذیر می‌دانیم، باید به «روش‌های تحقیق» وارداتی و ترجمه‌ای هم از اساس تردید کنیم و به‌جد برای تدوین و سامان‌دهی نوعی ماتریس نظام‌مند تحقیقات که براساس مقتضیات و مبناهای بومی شکل

گرفته باشد، تلاش کنیم. البته اختلاف و تباین بنیادین و تسامح‌ناپذیر مبنای بینشی و معرفتی جهان‌نگری‌های جامعه ما و جامعه غرب نافی بهره‌برداری‌های هوشمندانه و مفید از پاره‌ای دستاوردهای روش‌شناختی و استنتاجی علوم انسانی غرب نیست. چرا که مطابق آنچه در سده‌های طلایی تمدن اسلامی و ایرانی وجود داشته است، یکی از شاخص‌ترین معیارهای بومی‌سازی علوم انسانی و بلکه مهم‌ترین آنها این است که نتایج و ره‌آورد‌های این علوم تا چه حد می‌توانند پاسخگوی نیازها و برآورنده آرمان‌های جامعه بومی باشند؟ از این رو، مبدأ پیدایش، تکوین و تداوم علوم انسانی بیانگر بومی و یا غیر بومی بودن، اسلامی و یا غیر اسلامی بودن این علوم نیست. آنچه حائز اهمیت است، میزان کارکرد مؤثر و قابلیت‌های یک علم در تأمین اهداف و آرمان‌های یک جامعه بومی است.

منابع:

- سلیمی کوچی، ابراهیم. (۱۳۹۱). «امکان تحقق علوم انسانی بومی و بازتولید معانی جدید»، مهندسی فرهنگی. شماره ۶۳ و ۶۴. تهران: شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- فوکو، میشل. (۱۳۷۸). نظم گفتار. ترجمه باقرپیرهام، تهران: آگاه.
- میرزایی، یحیی. (۱۳۹۱). «درآمدی بر اسلامی‌سازی روش تحقیق در حوزه علوم انسانی»، خردنامه، شماره ۹۴. تهران: گروه مجلات همشهری.
- Abu-Laban, Baha & Gail Rule, Brendan. (1988). The Human Sciences: Their Contribution to Society and Future Research Needs. University of Alberta.
- Grünbaum, Adolf. (1993). La Psychanalyse à l'épreuve. Paris: Éditions de l'éclat.
- Landman, Todd. (2006). Studing Human Rights. London: Routledge - Political Science.
- Lévy, Jacques. (2007). Milton Santos: philosophe du mondial, citoyen du local. PPUR presses polytechniques.
- Loesberg, Jonathan. (2005). A Return To Aesthetics: Autonomy, Indifference, And Postmodernism. Stanford University Press.
- Margolis, Joseph, Krausz, Michael & Burian, Richard M. (1986). Rationality, Relativism, and the Human Sciences. The Netherlands: Martinus Nijhoff Publishers.
- Maxwell, Nicholas. (2007). Knowledge to Wisdom: A Revolution for Science and the Humanities. London: Pentire Press.
- Schrag, Calvin O. (1992). The Resources of Rationality: A Response to the Postmodern Challenge. Indiana University Press.
- Skinner, Quentin. (1990). The Return of Grand Theory in the Human Sciences. London: Cambridge University Press.
- Vergnioux, Alain. (2003). Explication dans les sciences. Bruxelles: De Boeck Supérieur.